



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از برخورد احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌های برایمان باشد. یا خاطره‌های را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. هم‌اشار می‌تواند تداعی‌کننده مساله یا احیاناً خاطره‌های باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد. بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنیم. مطالبی که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

می‌شویم مقصود مراجعه‌کننده چیست؟

دیروز دو دختر خانم بیست و چهار پنج ساله مراجعه کردند و نام «ملوکسیکام» را طوری تلفظ کردند که به عقل جن هم نمی‌رسید که چی به چی هست، چه رسد به تکنیسین داروخانه! من هم وقتی پاسخ تکنیسین منفی بود و آن‌ها داروخانه را ترک کردند، متوجه شدم که مقصود آن‌ها چی بوده است.

یادداشت ۳

اکثر مواقع که به مسجد برای ادای نماز جماعت ظهر و عصر مراجعه می‌کنم، هم مسجدی‌هایی که معمولاً مراجعه‌کنندگان همیشگی داروخانه هم هستند، تا بخواهد نماز شروع شود، سؤال دارویی‌شان را می‌پرسند. این بار ولی مساله فرق می‌کرد. یکی از این دوستان مسجدی، کاغذی از جیبش در آورد و از یکی از افراد توی صف نماز خودکاری گرفت و از من خواست که شماره تلفن خودم را روی کاغذ بنویسم تا تلفنی سؤال دارویی‌اش را بپرسد. بلافاصله بعد از رسیدن به داروخانه تلفن کرد و در حال چاق سلامتی با من و من هم نگران از این که چه سؤال دارویی دارد و چه دارویی می‌خواهد! در همین فکرها بودم که طرف سؤال کرد: آقای دکتر شما در داروخانه «عصا» دارید؟

یادداشت ۴

باز هم صف نماز جماعت ظهر و عصر مسجد کمیل و باز هم سؤال دوستان مسجدی در صف

یادداشت ۱

اوایل ماه شعبان بود و هنوز حدود بیست و یکی دو روزی به ماه مبارک رمضان مانده بود. وارد مسجد محله خودمان شدم (مسجد صاحب‌الامر واقع در یکی از فرعی‌های نیاوران) و مثل اکثر شب‌ها چون پیش‌نماز مسجد که با هم دوست هم هستیم، در انتهای مسجد روی صندلی نشسته بود. نزد ایشان رفتم و کنار وی نشستیم. بعد از چاق سلامتی اولیه، حاج آقای مرزوقی سؤال کرد که دارویی هست که من در ماه رمضان استفاده کنم تا بنیه لازم برای روزه گرفتن داشته باشم؟ به ایشان گفتم که دفعه بعد برایش می‌برم. بردم و ایشان از قیمتش پرسید که گفتم: حاج‌آقا داروهای ما برای شما صلواتی است!

بعد از ماه مبارک به من گفت که در طول رمضان تمام سحرها از داروی تقویتی استفاده کرده و مشکل ضعف در طول روزه داری رمضان نداشته است و من را هم هرشب دعا کرده است.

یادداشت ۲

یک بار دیگر در داروخانه مساله نام ژنریک داروها مساله‌ساز شد. بعضی از این نام‌ها آن قدر سخت است که بیماران در تلفظ آن دچار مشکل شده و طوری تلفظ می‌کنند که باید خیلی دقت کنی و رمزگشایی نمایی تا متوجه شوی که چی به چی هست.

معمولاً در داروخانه همه روزه با این مساله روبه‌رو هستیم و نحوه تلفظ نام ژنریک داروها شکل‌های مختلفی دارند و با کمی مکث و تأمل، متوجه

در این ریز دیدن هم خانم مسنی به داروخانه مراجعه کرد و یک ورق از دارویی را جلوی تکنسین داروخانه گذاشت و گفت: لطفاً حتماً داروی «مگسی» باشد!

با کمی مکث و تأمل، معلوم شد که آرم کارخانه داروسازی آریا را ریز دیده است!

یادداشت ۶

این بار یکی از هم مسجیدی‌ها به جای سؤال در صف نماز جماعت، به داروخانه مراجعه کرد و سؤال دارویی‌اش را در محل واقعی این گونه سؤال‌ها مطرح نمود.

بعد از سلام و احوال‌پرسی، سؤال کرد که آقای دکتر، الان به جای بتادین برای ضدعفونی کردن چه چیزی وجود دارد؟ من هم با خونسردی گفتم که محلول پوویدون آیوداین، همان بتادین سابق است که اثر ضدعفونی‌کنندگی خوبی هم دارد. پاسخ ایشان حاکی از آن بود که ظاهراً تکنیسین بیمارستان بوده و حالا بازنشسته شده است.

کمی راجع به ید موجود در محلول پوویدون آیوداین و اثر بسیار قوی ضدعفونی‌کنندگی آن برایش شرح دادم و یک محلول بزرگ (۲۵۰ سی‌سی) پوویدون آیوداین گرفت و خداحافظی کرد و رفت.

نماز و پاسخ‌های من به آن‌ها تا شروع جماعت. این بار یکی از هم مسجیدی‌ها راجع به میخچه پایش سؤال داشت و تصمیم داشت که جورابش را در همان صف نماز در بیاورد و جای میخچه را نشانم بدهد که از این کار منصرفش کردم. کمی برایش راجع به میخچه و زگیل و چگونگی درمان آن برایش توضیح دادم و این که هم در این زمینه دارو داریم و هم چسب‌های ضد میخچه که باعث شده درمان آسان‌تر شود.

دیگر نماز جماعت داشت شروع می‌شد و از چند ذکر قبل از نماز هم جا مانده بودم که به ایشان توصیه کردم به داروخانه مراجعه کند تا ادامه به اصطلاح نسخه‌نویسی و درمان را در آن‌جا دنبال کنیم!

یادداشت ۵

شاید بتوان گفت که آرم شرکت داروسازی آریا یکی از جالب‌ترین آرم‌ها در این زمینه است. هم شکل زیبایی دارد، هم نماد ایران باستان است. خیلی از افرادی که داروی ساخت کارخانه داروسازی آریا را می‌خواهند، به خصوص اگر سنی هم از آن‌ها گذشته باشد، معمولاً می‌گویند از همان دارویی! چند روز پیش در این رابطه مسأله جالبی پیش آمد. قضیه از این قرار بود که ظاهراً بعضی‌ها همه چیز و همه کس را «ریز» می‌بینند!